

مفہوم دین و فرہنگ

سید محمد حسین موسوی مبلغ

مفہوم دین و فرہنگ



۵۲



فرهنجیدن یا فرهنگیده، تربیت پذیرنده، ادب کرده شده، فرهنگ به معنی مردم با ادب و خوشرو و نیکو سیرت و صورت نیز بکار رفته است.^۱

فرهنگستان بمعنی مکتب و مدرسه بوده است. امروزه بمعنی آکادمی (Academic) یعنی انجمن عالی نویسندگان است. فرهنگ در اصطلاح جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، ترجمه واژه «کولتور» (culture) فرانسوی و «کالچر» انگلیسی است. این واژه که از ریشه لاتینی گرفته شده است، در اصل به معنای کشت و کار، آباد کردن، کاشتن زمین و بارور ساختن بود که به تدریج مفهوم آن در ادبیات و علوم راه یافت و در قرن ۱۸ میلادی، نویسندگان آنرا به معنی پرورش روانی و معنوی بکار می‌بردند.

از این تاریخ، فرهنگ (culture) بر اساس تعریف فرانسوی آن به معنی پرورش روح و جسم بکار برده شد و به تدریج از زبان فرانسه به آلمانی راه یافت و با تغییراتی مواجه شد و به عنوان پیشرفت فکری و اجتماعی انسان و جامعه بشر تلقی گردید. اصطلاح تاریخی مبادله فرهنگ بین آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌زبانها، آنرا از تعریف اولیه‌اش که کاشتن و شخم زدن زمین بوده است، دور کرد و مفهوم جدیدی بدان بخشید.

اصطلاح فرهنگ به معنی جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی آن، نخستین بار بوسیله مردم‌شناس انگلیسی، ادوارد برنت نایلور در سال ۱۸۷۱ در کتابی تحت عنوان فرهنگ ابتدایی بکار رفت.^۲ وی در تعریف فرهنگ می‌گوید:

«فرهنگ ... مجموعه پیچیده‌ای است که در بر گیرنده دانسته‌ها، اعتقادات هنرها، اخلاقیات، قوانین، عادات و هرگونه توانایی دیگری است که انسان به عنوان عنصری از جامعه بدست می‌آورد»^۳
در تعریف فرهنگ، دیدگاهها و تعبیرات گوناگون ارائه شده است. از مجموعه تعریفها در این نوشتار، به نقل یک مورد پیسنده می‌کنیم.

«فرهنگ را می‌توان به مجموع رفتارهای اکتسابی و ویژگی اعتقادی - اعضای یک جامعه معین، تعریف کرد»^۴

این تعریف، هنر، ادب و زبان را نیز در قلمرو فرهنگ قرار می‌دهد. زیرا، قید «رفتارهای اکتسابی» همه مفاهیم یاد شده را در برمی‌گیرد.

از سوی دیگر، این قید کلمه‌ی اساسی و مبهم است که فرهنگ را از رفتارهای برخاسته از ویژگیهای «وراثت» و «زیستن» متمایز می‌سازد. اما ره سپردن به این حقیقت که «فرهنگ» در ادبیات و «زبان» و ... را نیز در بر می‌گیرد یا خیر؟ به تکاپوی جدی‌تری نیاز دارد.

فرهنگ عمومی بشر و ادیان آسمانی با یکدیگر، پیوند ژرف و عمیقی دارد. پیوند دین و فرهنگ، بسان پیوند دو خانواده انسانی که بابرقراری خویشاوندی بوجود می‌آید نیست و همچون رابطه فرهنگ دو جامعه و تأثیرات و تأثراتی که در اثر تلاقی با یکدیگر می‌گذارند، نخواهد بود. بلکه این رابطه به معنای تأثیرپذیری فرهنگ از دین است. تأثیر دین بر فرهنگ، بسان تأثیر سنائی، سعدی و مولوی بر حافظ نیست. این تأثیرگذاری در محدوده تلمیحات و تضمینات و ... خلاصه نمیشود. تأثیری که ادیان بر فرهنگ‌ها می‌گذارند، به قدری عمیق است که روح فرهنگ‌ها را درگون ساخته است. تأثراتی که دین اسلام بر فرهنگ جوامع گذاشت و دیگرگونه‌هایی که برای این فرهنگ‌ها با ظهور و گسترش اسلام پدید آمد، حقیقت یاد شده را به خوبی نشان می‌دهد.

اکنون که در این نوشتار فشرده بر آن شده‌ایم تا میزان تأثیر دین بر فرهنگ عمومی را به ارزیابی بنشینیم، بی‌مناسبت نیست که نخست تصویر اجمالی از فرهنگ و فرضیه‌ی که در این مقاله از آن ترسیم کرده‌ایم و نیز تعریفی از دین بعنوان پیش‌درآمد بر این نوشتار ارائه کنیم، آنگاه به طرح موضوع اصلی بپردازیم.

تعریف فرهنگ:

واژه فرهنگ از دو بخش «فر» که پیشاوند است و در فارسی هخامنشی و اوستا به صورت فرا (Fra) به معنی «پیش» آمده است و «هنگ» از ریشه اوستایی «تنگ» (thang) به معنی «کشیدن» و با پیشاوند «آ» که به معنی قصد و نیت متداول است، تشکیل شده در زبان پهلوی نیز فراهنگ (frahang) بوده است.

همچون فرهنگ در معانی مختلفی نظیر کتاب لغت، شاخه درخت که در زمین می‌خوابانند و در جای دیگر سربرمی‌آورد و آنرا در جای دیگر می‌کارند، دهنه قنات، دهنه کاریز، جایی که آب از آن محل بیرون می‌آید و به اصطلاح محل آفتابی شدن قنات نیز بکار رفته است.

روشن شود از طبعش سیل کرم وجود چون آب که روشن شود از کام فراهنگ^۵ فرهنگ معنی دیگری نیز دارد، مثل رأی، تدبیر و سنجیدگی. فردوسی می‌گوید:

جوان گرچه دانادل و پرفسون بود نزد پیر آزمایش فزون جوان کینه را شاید و جنگ را کهن پیر تدبیر و فرهنگ را فرهنگ بر وزن شطرنج هم به معنی علم و فضل و دانش و عقل و ادب است.

فرهنگیدن و فرهنگیدن به معنی آداب و تربیت است.

رابطه فرهنگ، ادبیات و زبان:

گرچه بعضی از جامعه‌شناسان «ادبیات» و «زبان» را از مقوله‌های جدا از فرهنگ تلقی کرده و از این رو، برای هر یک تعریف‌های زیادی یاد نموده‌اند. ولی این حقیقت را نمی‌توان کتمان کرد که بین «فرهنگ» از یکسو و «ادبیات» و «زبان» از سوی دیگر، پیوندی ژرف و ناگسستنی وجود دارد. ارتباط بین این مفاهیم در حدی است که اگر «فرهنگ» تحت تأثیر عوامل اجتماعی و تاریخی دچارگرگونی شود ادبیات و فرهنگ نمی‌تواند از آن تطور به دور بماند. دیگرگونی در فرهنگ، دیگرگونی در ساختار ادبیات و زبان را در پی دارد. ادب و زبان،

اجتماعات بشری وجود دارد و جوامع گوناگون بشری را فرا گرفته و از عمومیت برخوردار است. زیرا تمام جلوه‌های عناصر و اجزاء آن در تمام زمینه‌های زندگی اجتماعی انسان، از ساختن ابزار گرفته تا تهیه پوشاک و غذا، مبادلات، ارضاء، غرایز، قوانین و آداب و عادات، امور سیاسی، اقتصادی، حکومتی، فلسفه، عقاید درباره هستی و ماوراء طبیعت، زبان، نماد، تجلی، آرزوها، شادی‌ها و شیوه‌های بیان آنها، آوازه‌ها، ترانه‌ها، افسانه‌ها، ارزشهای اجتماعی، آیین‌ها و دیگر پدیده‌های زندگی انسانها بر همه مجامع بشری در همه زمانها و مکانها حاکم است.

از این رو که فرهنگ در تمام زمانها و مکانهای زندگی به عنوان یک امر فراگیر، همه انسانها را در بر می‌گیرد، می‌توان گفت: فرهنگ عمومی است.

اما این پیوندها در اجتماعات بشری، همانند نیست. بلکه هر جامعه جلوه خاص خود را دارد که از شرایط تاریخی، اقتصادی و میزان آگاهی‌های جامعه تأثیر پذیرفته و اعتقاد جامعه در افول و ظهور آن تأثیر بسزایی دارد.

مثلا در هر جامعه‌یی انسان برای محافظت از سرما و گرما باید لباس بپوشد و لباس پوشیدن، خود، جزء فرهنگ عمومی بشر است و در همه اجتماعات بشری وجود دارد. اما هر جامعه در هر عصر و زمان برای خود نوع خاصی از پوشاک تهیه می‌کند که با جامعه و زمان دیگر متفاوت است.

تفاوت بین لباسهای رایج هر قوم و تبار چون قشقای، کردی، ترکمنی، بلوچی، عربی، فرنگی و مردم مختلف دنیا، نشان دهنده فرهنگ خاص هر یک از اقوام می‌باشد که البته در محدوده فرهنگ ملی یک کشور، مثلا ایران، می‌توان این ویژگیها را تحت عنوان «خرده فرهنگ» یا «پاره فرهنگ» نیز بکار برد، ولی طرح آن در سطح گسترده‌تر، دلالت بر خاص بودن آن دارد.

در همه جوامع بشری، برای برقرار کردن ارتباط با یکدیگر، «زبان» و «خط» وجود دارد. بنابراین خط و زبان از جمله عناصر تشکیل دهنده فرهنگ عمومی بشر بشمار می‌آید. اما می‌دانیم که هر جامعه، خط و زبان، مخصوص به خود را دارد که با دیگر جوامع بشری متفاوت است و این امر می‌نمایاند که عنصر زبان و خط در عین اینکه جزء فرهنگ عمومی بشر بشمار می‌آید، از فرهنگ خاص یک جامعه نیز خواهد بود.

انسان در هر جامعه‌یی و در تمام شرایط زمانی و مکانی برای زنده ماندن به خوردن غذا نیاز دارد و غذا خوردن از فرهنگ عمومی بشر است. ولی هرگاه پرسیده شود که چه باید خورد؟ چگونه باید خورد؟ چه وقت باید خورد؟ و...؟ نفوذ فرهنگ خاص در اعمال آدمی نمودار می‌گردد.

برآوردن نیازهای غریزی در انسان با مجموعه‌یی از

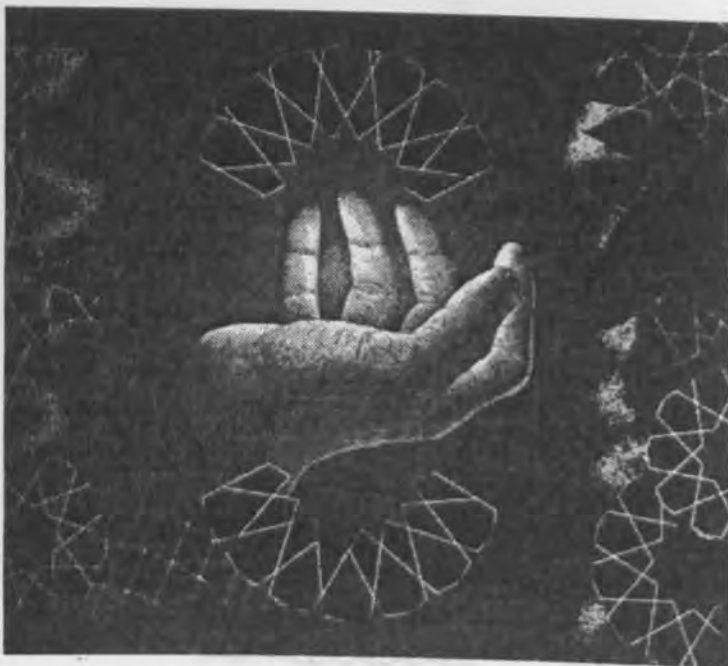


همواره تکامل خود را در بستر تکامل فرهنگی یک جامعه باز می‌یابد. از این رو اگر نگوییم که فرهنگ، ادبیات و زبان را نیز در بر می‌گیرد، می‌توان اذعان کرد که: تصاعد و افول زبان و ادبیات در یک جامعه همواره در پرتو سیر فرهنگی آن جامعه است.

از این رو، آنچه را که ما در این نوشتار پی می‌گیریم، براساس تلقی دایره‌ی وسیعی از فرهنگ است که شامل اعتقاد، اخلاق، آداب‌سنن، رفتارها و الگوها، هنر، ادبیات، زبان و... خواهد بود.

فرهنگ عمومی و خصوصی:

می‌توان گفت که فرهنگ به عنوان معرفت بشری از وجوه تمایز زندگی اجتماعی انسان و حیوان بشمار می‌رود و در تمام



رفتارهای پیچیده همراه است و این رفتارها، فرهنگ خاص هر جامعه را شکل می‌دهد. در مورد برآوردن نیاز تغذیه در جوامع مختلف، اشکال گوناگونی دیده می‌شود و هر جامعه‌ی، محدودیت‌ها و مقررات و قوانین و رسومی ویژه و منحصر به خود را دارد. مثلاً در بعضی از جوامع، مردم از خوردن ملخ دریایی پرهیز می‌کنند. حال آنکه در مغرب زمین، خوردن خرچنگ و دیگر موجودات دریایی، نه تنها عادی می‌باشد که جزء بهترین غذاها بشمار می‌رود.

حلال تلقی شدن بعضی از موجودات در پاره‌ی از جوامع و حرام جلوه‌گر شدن آن موجود در جامعه دیگر، تشریفات ویژه‌ی که هر جامعه در امر غذا خوردن از آن پیروی می‌کند و ... همه و همه بیانگر فرهنگ خاص در امر تغذیه است. در این مقاله، رابطه دین و فرهنگ عمومی، در حیطه تکاپوی ما قرار دارد.

تعریف دین

از واژه دین، تعریفی وجود ندارد که مورد اتفاق همه صاحب‌نظران باشد. تعریف‌هایی که امروزه از این واژه از سوی پژوهشگران مطرح می‌شود، در واقع تعریف جامعی نیست که بر همه ادیان آسمانی قابل انطباق باشد. بلکه در همه تعریف‌ها به طور اجتناب‌ناپذیری، گرایش اعتقادی و احیاناً تحقیقاتی نویسندگان بیش از هر چیز دیگر به نمایش گذاشته می‌شود. برخی از جامعه‌شناسان غربی بر این باورند که: دلیل ممکن نبودن دست یافتن به یک تعریف جامع از دین، آن است که این واژه خود را به صورت‌های بی‌نهایت متنوعی جلوه‌گر می‌سازد و یک تعریف باید در یک معنا و مفهوم واحد تنوع خارق‌العاده پدیده‌های دینی را جای دهد، تا بتواند ادیان مختلف موجود را تجزیه و تحلیل کند و به طور یک‌جانبه و انحصاری بر یک دین خاص، تکیه نکند.

ژان پل ویلم گویند:

«ادیانی وجود دارند که بنیانگذار و یا صاحب ادعا ندارد (دین هندوئی) و یا ادیانی که فاقد یک خدای متعال و بدون کشیش می‌باشد مانند دین بودائی و یا ادیانی که فاقد یک سلسله اعتقادات دقیق و عمدتاً متکی بر آداب و آئین‌های مذهبی می‌باشد مانند دین روم باستان»^۶

اگر این سخن را صحیح بدانیم، ادیان از تضاد ماهوی برخوردار می‌باشند و با این تضاد، ارائه یک تعریف جامع از دین غیرممکن است.

ولی حقیقت آن است که تنوع ادیان هرگز دلیل بر دشواری تعریف «دین» نیست، زیرا ادیان آسمانی هرچند باشند، از مبدأ یگانه سرچشمه می‌گیرند و پیامدهای همسو و هماهنگی برای

بشریت عرضه می‌کنند. تنها تفاوت میان ادیان آسمانی در کمال و نقصان آن می‌باشد که خود از طبیعت دین است. بلکه علت دشواری تعریف دین، گرایش‌ها و اعتقادات و باورهای پژوهشگران در زمینه این واژه می‌باشد. اکنون پاره‌ای از تعاریفی را که از دین صورت گرفته به ارزیابی می‌نشینیم:

تعریف لغوی دین:

فرهنگ واژگان عربی، برای واژه «دین» معنای گوناگون و متفاوتی را نقل کرده است. ابن منظور مصری در لسان‌العرب معنای زیر را از معانی دین دانسته است:

«جزاء و مکافات، جزاء، حساب، طاعت، الاسلام (آئین اسلام)، عادت، شأن، معصیت، ورع، سلطان، آنچه را که انسان به عنوان یک عقیده می‌پذیرد و...»^۷

طبیعی است که این معناها از لفظ دین، بیان‌کننده تعریف جامعی از دین نیست.

تعریف دین از دیدگاه جامعه‌شناختی دین

کلیفورد گیزرتز [Clifford Geertz] از یک دیدگاه قوم‌شناسی، دین را چنین تعریف می‌کند:

«نظامی از نهادها و سمبول‌ها که طوری عمل می‌کند که موجب وجود انگیزه‌ها و آمادگی‌های نیرومند، عمیق و پایدارتر انسان‌ها می‌شود. به تدوین و تنظیم تصورات چنان نمود و ظهوری از حقیقت

می‌پوشاند که می‌نماید این انگیزه و ترتیبات مبتنی بر حقیقت هستند»^۸

مطابق این نگرش و تلقی از دین، دین به عنوان یک نماد (سمبولیک) مطرح می‌شود که به امور عالم معنا و مفهوم می‌بخشد و به افراد بشر اجازه می‌دهد تا وقایع و تجربیات شخصی خویش را در یک نظم اعطا شده فراگیر و جهانی جای دهد.

بر اساس این تعریف، همه آداب و فرهنگ و تمدن و برنامه‌های زندگی اجتماعی و شخصی در قالب دین جامی‌گیرد.^۹ رابرتسون [R. Robertson] نمونه خوبی از یک تعریف اسمی دین را به دست می‌دهد و در رابطه با فرهنگ دینی چنین می‌گوید:

«مجموعه‌ای از اعتقادات و سمبول‌ها (و ارزش‌هایی که مستقیماً از آن‌ها به دست می‌آیند) که به تفاوت و تمایز بین حقیقت تجربی و مافوق تجربی و متعالی، مرتبط می‌باشد. امور تجربی از لحاظ دلالت و معنا، نسبت به امور غیر تجربی از اهمیت کمتری برخوردارند»^{۱۰}

کارل دوبلر [Karel Dobbelaere] در سال ۱۹۸۱ این تعریف را پیشنهاد کرد:

«نظام متحد اعتقادات و آداب که به یک حقیقت مافوق تجربی و متعالی مرتبط می‌شود. و تمام معتقدات و پیروان خویش را در جهت تشکیل یک جامعه اخلاقی وحدت می‌بخشد»^{۱۱}

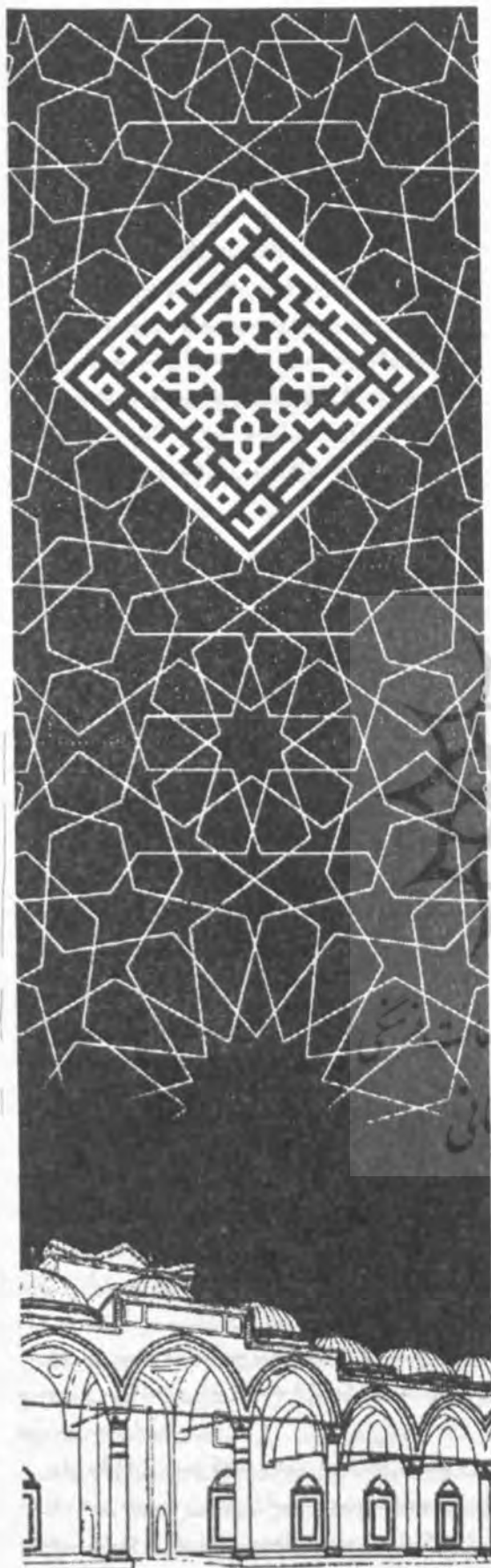
کلود بوی [Claude Bovay] و رولان کامپیش [J. Compiche] در کتاب خویش، تحت عنوان «اعتقادات دینی در سوئیس» دین را بر هر دو وجه عملکردی و اسمی به صورت زیر تعریف می‌کند:

«هر مجموعه‌ای از اعتقادات و آداب و اعمال، که کم و بیش سازمان یافته بوده، و با یک حقیقت مافوق تجربی و متعالی مرتبط می‌باشد، و در درون یک جامعه معین، یک یا چند وظیفه زیر را انجام می‌دهد:

یکپارچه ساختن، هویت بخشیدن، تبیین تجربه جمعی به ماهیت و اساساً حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها»^{۱۲}

تعریف‌های یاد شده (با قطع نظر از این که تعریف کننده از چه طرز فکر و اندیشه‌ای برخوردار است) بیانگر این حقیقت است که دین تأثیر عمیق و قابل قبول و فوق العاده‌ای بر فرهنگها دارد و فرهنگ هر جامعه ساختار نهائی و کمال خود را در قالب دین حاکم بر آن جامعه می‌یابد و به عبارت دیگر، دین یک جامعه پدید آورنده فرهنگ آن جامعه خواهد بود.

آلن تستار [Alain Testart] توجه خود را بر این امر متوجه می‌سازد که دین یک اصل خاص در رابطه با علیت و تأثیر علی به وجود می‌آورد که این اصل را می‌توان به عنوان نقطه عطف و ارجاع و جوه بسیار متنوعی از ادیان به خدمت گرفت. (بدین





علی‌رغم چالش‌ها و تضادهایی که میان تعریف‌های یاد شده وجود دارد، دو مطلب مشترک از بیشتر این تعریف‌ها به دست می‌آید:

۱. دین با همه پدیده‌ها و ارزش‌های خود، از سوی خدا نشأت می‌گیرد. پس به آن مجموعه‌ای از عقاید و ارزش‌ها، دین گفته می‌شود که مبدأ خدائی داشته باشد.

۲. بیشتر تعریف‌ها، چنین خاطر نشان می‌کند که مجموعه‌ای به نام دین، به یک حقیقت مافوق تجربی اتصال دارد.

۳. تأثیرگذاری دین بر فرهنگ و آداب جوامع در هیچ یک از این تعریف‌ها به صورت صریح نیامده ولی از بیشتر این تعریف‌ها به دست می‌آید که دین دربر دارنده نظام اعتقادی است که به آگاهی‌ها، بینش‌ها، آداب و رسوم جامعه، معنا و ساختار می‌بخشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. وثوقی، منصور، نیک خلق، علی اکبر، مبانی جامعه‌شناسی، انتشارات خردمند، چاپ پنجم، پائیز ۱۳۷۱، ص ۱۱۵
۲. همان
۳. همان ص ۱۱۶
۴. همان
۵. پروس کوتن، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه عباس توسلی و رضافاضل، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۹
۶. ویلم، ژان پل، جامعه‌شناسی ادیان، ترجمه دکتر عبدالرحیم گوامی، نقد و بررسی محمدرضا جعفری (۱۳۷۷ تهران) ص ۱۶۵
۷. ابن منظور مصری، محمد بن مکرم، لسان العرب (بیروت دارالمصادر، چاپ اول، ص ۲۰۰۰ م) ج ۵، ص ۳۳۹
۸. بینگر - ژم، مطالعه علم و دین، (نیویورک، انتشارات مک میلان) ص ۷
۹. ویلم، ژان پل، جامعه‌شناسی ادیان، ص ۱۶۸
۱۰. رابرتسون، ر. تفسیر جامعه‌شناسی دین، (نیویورک، انتشارات شوکن (Schocken) ۱۹۷۵ م) ص ۴۷
۱۱. ایسبرو، م. دین: مسائل مربوط به تعریف و تبیین آن، در اثر میکائیل بینتون (رویکردهای قوم‌شناسانه نسبت به مطالعه دین) لندن، ۱۹۶۶، ص ۹۶
۱۲. گوردیوری و رولان کامبیش، اعتقاد دینی در سوئیس (۱۹۹۳ م) ص ۲۵
۱۳. آن تسفان، مواهب و خدایان، تاریخ طبیعی دینداری و جامعه‌شناسی مقایسه‌ای، چاپ پاریس، انتشارات آرماند گولین، ۱۹۹۲ م، ص ۲۴
۱۴. جامعه‌شناسی ادیان، ص ۱۷۴
۱۵. همان، ص ۱۷۸
۱۶. اجتهاد و زمان و مکان (مجموعه مقالات علمی کنگره بررسی مبانی فقهی امام خمینی) ج ۳، ص ۴۰۵
۱۷. جوادی آملی، عبدالله، شریعت در آیین معرفت، ص ۹۲: اسلام و جامعه، ج ۱، ص ۲۰.

معنا که اصل مزبور می‌تواند به یک خدا، یا یک قانون جهانی، و یا یک عصر اساطیری و ... بازگشت کند.) از این جهت دین نزد نامبرده چنین تعریف می‌شود که:

«مجموعه سازمان یافته‌ای از آداب و آئین‌ها و اعتقاداتی که معرفت یک اصل معین و مؤثر را که در عین حال جهان بینی آن مجموعه را ساختار بخشیده و آداب و رسوم و آئین‌های آن را معنا می‌بخشد، مفروض و مسلم می‌پندارد»^{۱۳}

دهرویزه - لژه دین را چنین تعریف می‌کند:

«وسیله و یا دستگاه و برنامه‌ای عقیدتی، اجرایی و نمادین (سمبولیک) که بدان وسیله، آگاهی (فردی و جمعی) که از تعلق به یک خط اعتقادی خاص به وجود آمده، تقویت، تکمیل و کنترل می‌شود»^{۱۴}

ژان پل ویلم، از دین چنین تعریف به عمل می‌آورد:

«دین عبارت است از یک ارتباط نمادین منظم، از طریق آئین‌ها و اعتقادات ناشی از یک بنیانگذار فرهمند و جذاب که نوعی پیوند و تسلسل را موجب می‌شود»^{۱۵}

تعریف دین از منظر مسلمانان

دین پژوهان مسلمانان نیز هر یک به نوبه خود، تعریف‌های دقیق‌تری ارائه کرده‌اند که نگرش به آن تعریف‌ها ولو به گونه گذرا مجال بیشتری می‌طلبد. از این رو این نوشتار تنها به نقل دو تعریف بسنده می‌کنیم:

برخی از دین پژوهان معاصر گفته‌اند:

«دین مجموعه حقایق هماهنگ و متناسب از نظام‌های فکری (عقاید و معرفت)، ارزشی (قوانین و احکام) و پرورشی (دستورهای اخلاقی و اجتماعی، است، که در قلمرو ابعاد فردی و اجتماعی و تاریخی از جانب پروردگار متعال برای هدایت انسان‌ها در مسیر رشد و کمال الهی، ارسال می‌گردد»^{۱۶}

آیت الله جوادی آملی گوید:

«معنی لغوی دین، انقیاد، خضوع، پیروی، اطاعت، تسلیم و جزا است و معنی اصطلاحی آن مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها باشد، گاهی همه این مجموعه حق و گاهی باطل و زمانی مخلوطی از حق و باطل است. اگر مجموعه حق باشد، آنرا دین حق و در غیر این صورت آن را دین باطل و یا التقاطی از حق و باطل می‌نامند. پس دینی که مجموع از حق و باطل باشد، دینی باطل است. زیرا مجموع خارج و داخل می‌باشد. باید توجه داشت که دین حق برای تعلیم صحیح قوانین اصول و مبانی نظری آن را دربر دارد»^{۱۷}

